

تخریب ابهت غیر عقلانی با شوخی

شوخی در فرهنگ، تاریخ و اندیشه در گفت‌وگو با سروش دباغ

منبع: روزنامه آسمان آبی، روز دوشنبه، مورخ: ۹۶/۹/۱۳

شوخی حتی در باب امر الهیاتی آن یکی از شاخصه‌های مهم ادبی و فرهنگی در ایران بوده است که هر کس قادر به طنازی در آن باب نبوده است و شنیدن آن از لسان عطار و حافظ و عیید خوشامد است. نسبت شوخ‌طبعی و قداست‌زدایی نکته مهمی است که سروش دباغ با اشاره به آثار بزرگان به آن می‌پردازد. سروش دباغ، نویسنده و محقق در حوزه فلسفه، ادبیات و دین، نگاه بزرگان ادب و فرهنگ فارسی را به شوخی مطرح می‌کند و تفاوت‌ها در فرهنگ غرب و شرق را شرح می‌دهد.

از روایی یا ناروایی شوخی کردن بگوئید و این که چه چیز وجود آن را در زندگی امروزی به یک روال در مناسبات و روابط انسانی تبدیل کرده است؟

موضوعی چون شوخی در فرهنگ ما شایان توجه است، زیرا قصه شوخی سویه‌های فرهنگی پررنگی دارد. به عنوان مثال در فرهنگ اروپایی یا آمریکای شمالی که من سال‌هاست در آن زندگی و فضای دانشگاهی و رسانه‌هایشان را رصد کرده‌ام، شوخی با سیاستمداران امر رایجی است، این شوخی‌ها تنها به نوشتار محدود نیست، بلکه شامل برنامه‌های تلویزیونی پر مخاطب نیز می‌شود.

این قصه در فرهنگ ما متفاوت است و بسیاری از مواقع با جریان اهانت یا تحقیر کردن هم‌عنان شناخته می‌شود و ممکن است به افراد بر بخورد. فکر می‌کنم در کانتکستی شوخی کردن نه تنها ایرادی ندارد، بلکه رواست و افراد باید مقداری ظرفیت‌هایشان را بالا ببرند. البته شوخی و طنز گویی با هجو و لودگی تفاوت جدی دارد و تفاوت میان این‌ها را باید برکشید؛ آن چه من از آن دفاع می‌کنم قضیه شوخی و طنازی است. یکی از محسنات شوخی این است که اجازه نمی‌دهد امری در حاله‌ای از ابهام و قداست قرار گیرد؛ مثلاً وقتی با یک سیاستمدار یا یک روشنفکر یا هر فرد دیگری شوخی می‌شود از قدسیتی که نمی‌گذارد به او نزدیک شد فاصله می‌گیرد و تابوها شکسته می‌شود. حتی در میان عرفا و گذشتگان ما پاره‌ای از طنزهای الهیاتی هم یافت می‌شود که آن هم در جای خودش جای تأمل دارد.

در نتیجه شوخی در جای خودش رواست و حتی می‌توان از آن بهره گرفت؛ مثلاً در وادی سیاست و در مناسبات و روابط متعارف انسانی، شوخی از طریق تسخر زدن یا جدی نگرفتن بخش‌هایی از زندگی می‌تواند به شیرین شدن آن کمک کند. یکی دیگر از محسنات شوخی همین بیش از حد جدی نگرفتن زندگی است که کمک می‌کند راحت‌تر با آن کنار بیاییم و یاد بگیریم که از منظر دیگری هم می‌توان به آن نگاه کرد. سپهری می‌گوید «ما هیچ، ما نگاه»؛ ما می‌توانیم به آن چه در وادی سیاست، در وادی متعارف انسانی و در اجتماع و فرهنگ می‌گذرد به نوعی دیگر نگاه کنیم. با شوخی می‌توان قدری بار

سنگین تحمل‌ناپذیر هستی را سبک کرد و به زندگی اجتماعی رونق بیشتری داد و به این معنا زندگی توأم با شکوفایی و شادمانی بیشتری را تجربه کرد؛ البته شوخی کردن نوعی توانایی است که استعداد می‌خواهد و همه توانایی آن را ندارند. همان‌گونه که هر کسی نمی‌تواند مقاله فلسفی بنویسد یا شعر بگوید؛ هر کسی هم نمی‌تواند طنازی کند.

اشاره‌ای داشتید به شوخی با الهیات توسط بزرگان ادب و اندیشه در ایران، یادم هست چند سال پیش سخنرانی‌ای با موضوع حافظ و طنز نیز داشتید. سوال این است که بزرگانی چون حافظ و عطار از به کار بردن طنزهای این چنین چه هدفی داشته‌اند؟

فکر می‌کنم هدف‌شان به نوعی برداشتن فاصله و آن ابهت و عظمتی است که مانع از فکر کردن و اندیشیدن می‌شده است. به عنوان مثال حکایتی در منطق الطیر وجود دارد مبنی بر این که:

خاست اندر مصر قحطی ناگهان	خلق می‌مردند و می‌گفتند نان
جمله ره خلق بر هم مرده بود	نیم زنده مرده را می‌خورده بود
از قضا دیوان‌های چون آن بدید	خلق می‌مردند و نامد نان پدید
گفت‌ای دارنده دنیا و دین	چون نداری رزق کمتر آفرین

گرچه عطار این حکایت را از زبان دیوانه‌ای نقل می‌کند، اما سخن خود اوست. او می‌گوید: ای خدایی که صاحب دین و دنیایی، خب اگر رزق نداری کمتر بیافرین.

این همان معنایی است که من از طنز الهیاتی می‌گویم. همچنین عطار در حکایت دیگری می‌گوید:

گفت آن دیوانه تن برهنه	در میان راه می‌شد گرسنه
بود بارانی و سرمایی شگرف	تر شد آن سرگشته از باران و برف
نه نهفتی بودش و نه خانه‌ای	عاقبت می‌رفت تا ویرانه‌ای
چون نهاد از راه در ویرانه گام	بر سرش آمد همی خشتی ز بام
سر شکستش خون روان شد همچو جوی	مرد سوی آسمان بر کورد روی
گفت تا کی کوس سلطانی زدن	زین نکوتر خشت نتوانی زدن

دیوانه برهنه‌ای که در سرما و برف و باران می‌رفته، به خرابه‌ای برای پناه گرفتن می‌رود که آن جا هم خشتی فرو می‌ریزد و بر سرش می‌خورد. او هم رو به آسمان می‌کند و می‌گوید تا کی می‌خواهی بگویی من پروردگارم و فلان و فلانم؟ نمی‌توانستی خشت را محکم‌تر جا بزنی که بر سر من نیفتد و سرم نشکند؟ به تعبیر من این نوعی شوخی با خداست. حافظ هم غزلی دارد که بسیار اسباب بحث و گفت‌وگو میان حافظ‌پژوهان بوده است:

این بیت نوعی نگاه طنزانه است و مصداقی از آن طنز الهیاتی است که ذکر می‌کنم. حافظ معتقد است گرچه پیر ما (که بسیاری از حافظ‌پژوهان معتقدند منظور نظامی گنجوی است) گفته است خطایی بر قلم صنع آفرینش نرفته است، در واقع این امر حکایت از نظر خطاپوش او دارد. مثل این که من با شما ساعت پنج قرار دارم اما شما ساعت ۶ می‌آیید و من با دیدن ساعت به شما می‌گویم آفرین که سر ساعت پنج آمدی. این نوعی شوخی است که اعتراض هم در آن نهفته است.

آیا شوخی به نوعی قداست زدایی است؟

شوخی یا طنز کردن با مسائل نوعی عادی‌سازی است، مجال برای ارتباطی انسانی برقرار کردن است. به نظرم منافاتی بین این که فرد به ساحات قدسی باور داشته باشد و شوخی و طنز هم بکند، نیست. مقدس بودن اگر به معنای فوق چون و چرا کردن باشد (اعم از این که به نحو جدی به آن بپردازیم یا از طریق شوخی، آن هم به لسان بزرگانی چون عطار و حافظ) با آن همدلی ندارم. قدسیت چند معنا دارد. یک وقت است که مقدس بودن به معنای فوق چون و چرا بودن است که به نظرم درباره بنیادی‌ترین ایده دینی ما که وجود خداوند باشد نیز می‌توان گفت و گو و بحث فلسفی کرد و منتقدان آرای خودشان را مطرح کنند، چه در باب دیانت و چه در باب امر متعالی و مقولاتی از این دست.

مخاطبان این عرصه هم باید ظرفیت و هاضمه خودشان را بالا برده و فراخ کنند. ممکن است نامتعارف به نظر بیاید، اما کسی که پای در این وادی‌ها می‌نهد نباید باکی داشته باشد، باید با انتقاد کنار بیاید و هاضمه فراخی نسبت به طرح این نوع مضامین داشته باشد.

شوخی کردن هم بخشی از این جریان است. آن معنا از قدسیت را که من عمیقاً به آن باور دارم، همان وجود ساحت قدسی هستی است و یک جور رازآلودگی و ابهت و عظمت، نه قدسیت به این معنا که سخن و آموزه‌ای مقدس است و فوق چون و چراست. می‌توان هم معنای ساحت قدسی هستی را برگرفت و هستی را تو در تو انگاشت و هم در عین حال مجال یافت برای نقد و تسخر زدن‌ها و طنزهایی از آن دست که به آن اشاره کردم.

به عنوان مثال اشاره می‌کنم به تفاسیری که از لبخند روی لبان مجسمه بودا حک شده است؛ یکی از معانی‌ای که برای این لبخند تفسیر کرده‌اند نوعی به سخره گرفتن دنیا، عالم را فانی انگاشتن و شوخی را برکشیدن است.

می‌توان گفت شوخی برای قشری که وقت و حوصله پرداختن به مباحث و استدلال‌های عقلی و فلسفی را ندارد بهترین میانبر برای فهم و ارتباط دادن‌شان به یک موضوع است؟

هریک کار کرد خودشان را دارند، اما چنان که اشاره کردید، عده بسیاری حوصله و علاقه‌ای به بحث و فحص‌های فلسفی ندارند، ولی می‌توانند به راحتی مضامین مطرح شده در شوخی‌ها را بپذیرند و در آن تأمل کنند. این کار به نوعی آشنایی زدایی

است برای مخاطب عام؛ یعنی نظر کردن در امور از منظر دیگری؛ این که می شود از این منظر هم مثلاً به رزاقیت خداوند یا نسبت او به جهان پیرامون هم نظر کرد؛ به این معنا فکر می کنم نگاه طنزانه کار کرد خوبی دارد.

باتوجه به آشنایی شما با سیر اندیشه در غرب، نوع نگاه آن‌ها و تفاوت‌شان در مواجهه با شوخی چگونه و چه بوده است؟

اگر بخواهم خیلی مجمل و مختصر بگویم در دوران پیشامدرن این قصه چندان مجالى نداشته است؛ در قرون وسطی هم چندان به روشنفکران و فیلسوفان این امکان داده نمی شد که به چنین مباحثی پردازند یا با امور مواجهه طنزانه داشته باشند، دست کم بروز و ظهور نداشته و به چاپ نمی رسیده است. این‌ها همه از محصولات جهان جدید است. به ویژه از عصر روشنگری به این طرف است که ما محصولاتی از این دست را می بینیم، دوره‌ای که با نقد کتاب مقدس مواجه است، آن‌هم با سابقه‌ای عالمانه و تاریخی تا روی کار آمدن کسی مانند ولتر که برخی از طعنه‌ها و طنزهای تیز و تند الهیاتی در آثارش بوده که به تعبیری هزینه آن را هم پرداخت.

مثلاً با مطالعه مقدمه کتاب «تأملات» که دکارت آن را در اواسط قرن هفدهم نوشت می توانید حال و هوای آن دوره را درک کنید. او دیده بود که سال ۱۶۰۰ میلادی جیوردانو برونو را زنده در آتش سوزانده بودند یا گالیله در سنین کهنسالی به توبه و اعتراف به خبط بودن بیانات علمی خود مجبور شده بود. خود دکارت در مقدمه کتاب، به نوعی از اساتید الهیاتی دانشگاه سوربن اجازه می گیرد و بیان می کند که من با اطلاع از پشتیبانی شما دارم چنین کاری را می کنم. گرچه کار خاصی هم نکرده و فقط خلاف عادت عمل کرده و از تأملات چندگانه اش سخن گفته و در نهایت از خدا و امر مجرد مطابق با دوئالیزی که به آن باور داشت دفاع می کند. او نه متضمن شوخی کردن بود نه طنزهای الهیاتی، اما بازهم با ترس و لرز از سبک بدیعتش در آن زمان دفاع می کند.

عصر روشنگری و قرن هجدهم به بعد است که این امور تازه سر برمی آورد؛ به عنوان مثال کارهای ارنست کاسیرر در این مورد بسیار خواندنی است. مثلاً بحث‌های اسپینوزا که صبغه معرفتی داشت ولی همچنان تحمل نمی شد یا هیوم که تا آستانه تکفیر هم پیش رفت. در آن دوره مقاومت‌های جدی‌ای وجود داشت، چه در برابر نقد و چون و چرا کردن و چه به معنای طنزهای الهیاتی. ما در جهان جدید است که با این قصه مواجه می شویم.

با توجه به آن‌چه از جایگاه فرهنگی شوخی در تاریخ ایران و غرب گفتید، امروزه این جریان گویا بر روالی دیگر است و دقیقاً برعکس آن‌چه بوده در بین این دو فرهنگ جریان دارد.

در غرب به لحاظ فرهنگی، در دو قرن اخیر قصه شوخی جدی انگاشته شده است تا جایی که با چهره‌های مذهبی و دینی خود هم شوخی می کنند و این نسبتی با ما ندارد. در قاطبه مسلمانان این امر پذیرفتنی نیست. به عنوان مثال تصویر پیامبر بزرگ اسلام (ص) را کسی ترسیم نمی کند یا در فیلم «محمد رسول الله» هم که توسط مصطفی عقاد ساخته شد، تصویری از پیامبر و امیرالمؤمنین به خاطر ابهت و اهمیتی که برای شیعیان و مسلمانان وجود دارد، نشان داده نشد.

اما در فرهنگ غربی تصویرسازی یا شخصیت‌سازی در فیلم‌ها مشکلی ندارد و شوخی با این مضامین برایشان رواست. این که نمی‌شود در جهان اسلام برخی از چهره‌های دینی را تصویر کرد جزئی از اصول واقع شده است و به امروز و دیروز اختصاص ندارد. برخلاف آن جهان مسیحیت از ابتدا با تمثال و شمایل بر سر مهر بوده‌اند و وقتی شما به دیدن کلیساها بروید تمثال و تصاویر متنوعی از مسیح، حواریون و مریم مقدس را خواهید دید. این سنت به‌خصوص در باورهای کاتولیکی عمیق‌تر است، چون بخش مهمی از فرهنگ‌شان کار کردن با ایماژ است؛ به همین خاطر تصویر کردن شخصیت‌ها امری جاافتاده است. از این رو، جریان شارلی ابدو پدید می‌آید و متأسفانه آن اتفاق برای نویسندگانش می‌افتد. بخش عمده‌ای از این جریان مربوط به تفاوت فرهنگی است.

درست است که آزادی بیان وجود دارد و همه از آن بهره‌مند شده‌اند، اما دلیلی ندارد ما دست به کاری بزنیم که جماعت بزرگی را آزرده‌خاطر بکنیم. در هر حال کشیدن کاریکاتورهایی که عمیقاً چندصد میلیون نفر را آزرده‌خاطر می‌کند تا وقتی که این تفاوت فرهنگی وجود داشته باشد، رواست که صورت نگیرد. البته آن کشتاری هم که صورت گرفت باید محکوم بشود که از سوی مسلمانان هم محکوم شد.

اما شوخی در فرهنگ ما چنان که اشاره کردم در گذشته به آن شکل بود و در بین نویسندگان معاصر می‌توان به کارهای صادق هدایت اشاره کرد.

چندی پیش هم کتاب «طنز و طنزینه هدایت» توسط محمد همایون کاتوزیان، استاد دانشگاه آکسفورد، به زبان فارسی منتشر شد. اگر قرار باشد در دوره معاصر و در حوزه نثر و نگارش تبارشناسی کنیم، «توب مرواری» یکی از کارهایی است که در باب طنز نگاشته شده است؛ اثری که نه در دوره رژیم سابق و نه در دوره جمهوری اسلامی منتشر نشد.

تعبیر تخفیف‌آمیزی در این اثر هدایت است که با توجه به تعاریفی که من از روایی طنز و شوخی دادم، موردپسندم نیست و آن را موجه نمی‌دانم. این سبک هدایت با آن دست شوخی‌های الهیاتی که از عطار و حافظ گفتم فاصله دارد. نوعی خشم به مضامین و شوخی‌های هدایت راه پیدا کرده است که آن را نمی‌پسندم و فکر می‌کنم در جامعه حساسی مثل ما که دوران گذار را سپری می‌کند باید با چشمان باز و توجه به حساسیت‌های فرهنگی قلم زد و شوخی کرد چون ممکن است حساسیت‌هایی را برانگیزد. فکر می‌کنم کارهای هدایت از این حیث کمکی نکرده است.